

کارگاه ترجمه

حسن هاشمی میناباد

■ نقش تمایزات ظریف معنایی در ترجمه^۱

کلمات معمولاً يك هسته معنایی دارند که معانی مجازی و اصطلاحی و تخصصی از آن منشعب می‌شوند و چون هاله‌ای دور آن مرکز شکل می‌یابند و يك میدان معنایی را تشکیل می‌دهند. مترجم تحلیل‌گری است که این روابط را در متن مورد ترجمه درمی‌یابد و سپس می‌کوشد تا معادل مناسب را برگزیند. در این بخش اسم‌هایی را بررسی می‌کنم که ترجمه‌شان در ظاهر ساده است اما اگر در ساختار معنایی و دستوری آنها اندک دقتی بکنیم درمی‌یابیم که معنی بسیار نزدیکی از آنها هم مشتق شده. معنی دوم ارتباط نزدیکی با هسته معنایی دارد، نتیجه آن فرایند است، باعث و مایه و اسباب آن عمل است، بر قوه و توانایی آن کار دلالت می‌کند، زمان و مکان آن عمل را نشان می‌دهد، و ...

همین کلمه ساده «ترجمه» و translation را در نظر بگیرید که در هر دو زبان فارسی و انگلیسی سه معنا دارد: ۱. عمل و فرآیند، ۲. محصول این عمل و فرآیند، و ۳. رشته دانشگاهی و حرفه، مثلاً در جمله «رشته‌ام ترجمه است». بگذریم از معنای translation در علوم پایه در مفهوم انتقال و حرکت انتقالی و بگذریم از معنای قدیمی ترجمه در مفهوم زندگی‌نامه و شرح حال).

Construction در مثال‌های زیر به دو معناست: ۱. فرآیند و ۲. نتیجه و محصول آن فرآیند.

^۱ در این بخش علاوه بر یادداشت‌های شخصی، از فرهنگ نشر نو (محمد رضا جعفری)، فرهنگ هزاره، و فرهنگ پویا بهره برده‌ام و مطالبم را با آنها کنترل کرده‌ام.

1. Both governments agreed to seek financial support for the *construction* of the necessary road and transport link.

2. The *construction* is of glazed cubes with an interior of flexible open spaces.

از هسته معنایی communication معانی انتزاعی (اسم معنی) و عینی (اسم ذات) زیر مشتق شده‌اند: اطلاع‌رسانی / اطلاعات / خبر، پیام / اطلاعیه، اعلامیه، آگهی / وسیله / راه ارتباط / خط ارتباطی

معانی اول این‌گونه کلمات معمولاً غیرقابل‌شمارش‌اند و معانی دوم که از اولی گرفته شده‌اند قابل‌شمارش. تعریف کلمه ساده democracy را از فرهنگ زبان آموز مریام وبستر (۲۰۰۸) مثال می‌زنم.

1 a [noncount]: a form of government in which people choose leaders by voting ... b [count]: a country ruled by democracy ...

2: an organization or situation in which everyone is treated equally and has equal rights.

دو مثال در ادامه تعریف ۲ آمده که democracy در اولی قابل‌شمارش است و در دومی غیرقابل‌شمارش. Democracy در جمله زیر به صورت قابل‌شمارش به کار رفته و در نتیجه معادل آن دموکراسی یا مردم‌سالاری نیست.

Life in a democracy, just as in a totalitarian society, is shaped by a handful of people.

a society در تقابل با a democracy قرار گرفته و بنابراین معدودی از مردم، زندگی جامعه دموکراتیک را، درست مانند جامعه استبدادی، شکل می‌دهند.

موضوع دیگر که با توضیحات بالا ارتباط دارد و از آن مقوله دستوری-معنایی ریشه می‌گیرد این است که معانی اول آنها اسم معنی است و برخی از معانی دومشان اسم ذات که به پدیده‌های فیزیکی و عینی اشاره دارند، مانند انسان، شیء، وسیله، مکان و جز آن.

حال تعدادی از این‌گونه اسم‌ها را همراه با معانی هسته‌ای و معنای مشتق آنها فهرست می‌کنم:

convenience	۱. مایه، وسیله، منبع ۲. وسیله، چیز راحتی / آسایش؛ مایه آسایش / راحتی؛ وسیله به درد بخور
disgrace	ننگ / بدنامی؛ مایه ننگ / بدنامی
embarrassment	نگرانی / خجالت / شرمندگی؛ مایه نگرانی / خجالت / شرمندگی
diversion	تفریح / سرگرمی؛ مایه انبساط خاطر، وسیله تفریح
inspiration	الهام؛ مایه الهام، منبع الهام
treat	لذت؛ مایه لذت، چیز لذت بخش
sight	قوه، قدرت دید؛ قدرت دید، قوه باصره
observation	مشاهده؛ قوه مشاهده، قدرت مشاهده
originality	ابتکار؛ قوه ابتکار
sanity	شعور، تمیز؛ قوه تمیز
fishery	محل شیلات؛ محل پرورش ماهی
excavation	حفر؛ محل حفاری
safety	امنیت، ایمنی؛ جای امن
sailing	زمان کشتی رانی، حرکت کشتی؛ موعده حرکت کشتی

در شمارهٔ پیشین کارگاه ترجمه در بخش «-logy و -ology» همیشه به معنای – شناسی نیست»، گفتم کلماتی که با این عنصر ساخته می‌شوند دو معنا دارند: ۱. دانش و علم و رشتهٔ علمی و تخصصی، و ۲. چیزی که موضوع مطالعه و بررسی آن علم است. physiognomy هم قیافه‌شناسی و چهره‌شناسی و علم فراست است و هم قیافه و چهره و سیما و نیز حالت چهره یعنی ظاهر فیزیکی آن. در جغرافیا هم عوارض

طبیعی معنی می دهد. چند مورد دیگر:

purity	خلوص؛ درجه خلوص
complaint	شکایت / نارضایتی؛ اظهار شکایت / نارضایتی
choice	انتخاب؛ حق انتخاب
irony	طنز؛ طنز روزگار، دست روزگار، شوخ چشمی روزگار، مایه شگفتی
risk	خطر؛ احتمال خطر، احتمال زیان، عامل مخاطره بالقوه
meeting	گردهمایی / اجلاس؛ شرکت کنندگان در گردهمایی / اجلاس

یکی از عوارض افسون زده معنای اول شدن و تحلیل نکردن مؤلفه‌ها و سازه‌های معنایی کلمات این است که مترجمان شتاب کار و نوآموزان ترجمه فقط به اولین معنای واژه‌هایی از این دست توجه می‌کنند و از معانی دیگر که گاه بسیار نزدیک به اولی هستند غافل می‌مانند.

■ بار فرهنگی معادل‌های اصطلاحی

در مقابل عبارت اصطلاحی *to carry/take coals to Newcastle* بعید نیست که بیشتر انگلیسی‌دانان از معادل زیره به کرمان بردن استفاده کنند، که درست هم هست، اما کاربرد این معادل فارسی که بار فرهنگی ایرانی (شهر کرمان) را با خود دارد در متنی مربوط به فرهنگی بیگانه چه بسا در مواردی اشکال برانگیز باشد. مترجم، کرمان، قم، بصره، حلب و امثال آن را به متنی تحمیل کرده که تناسبی با آن ندارد و رنگ و بوی دیگری به ترجمه می‌دهد.

بهتر آن است که ابتدا مفهوم عبارت اصطلاحی زیره به کرمان بردن را تعریف کنیم. وقتی کسی چیزی را به جایی یا پیش کسی می‌برد که در آنجا یا پیش او به فراوانی یافت می‌شود، کار عبث و بیهوده‌ای می‌کند. کرمان معدن زیره است و

نامعقول است کسی زیره را برای فروش به کرمان ببرد یا به عنوان سوغاتی به کرمانی‌ها تقدیم کند. در گذشته، پارچه‌های نفیس و قیمتی مانند بُرد، دیبا و پرنیان را از یمن و روم قسطنطنیه [ترکیه امروزی] به ایران می‌آوردند و بنابراین، سوغاتی‌بردن یا صادرات این پارچه‌ها به این مناطق غیرمعقول بود.

عاشقانت سوی تو تحفه اگر جان آرند

به سر تو که همه زیره به کرمان آرند (سنایی)

در تاریخ زبان فارسی، اصطلاحات زیادی مترادف با زیره به کرمان بردن به کار می‌رفته، اما بیشترشان اکنون فراموش شده یا ادبی و بسیار رسمی‌اند. در جدول زیر برخی از محصولات و سرمایه‌هایی که در جایی یا نزد کسی به وفور یافت می‌شده آمده‌اند:

محصول / سرمایه	مکان / شخص	محصول / سرمایه	مکان / شخص
خرما	بصره	فولاد	هند
خرما	خبیص (شهاداد کرمان)	عود	هُنود (هندیان)
حکمت	یونان	توتیا	هند
حکمت	لقمان	سرمه	صفاهان / اصفهان
غَنبید	قم	گوهر / لعل / زر	معدن / کان
گوگرد	پارس	دُر	دریا
خر	خراسان	بُرد / دیبا / پرنیان	یمن / روم / قسطنطنین
خر	بندر	چشمه / رود	دریا
مشك	تبت	آبگینه (آینه)	حلب (سوریه)
مشك / نافه	ختن / خطا (چین)		

در اینگونه عبارات تلاش شده تا هماوایی بین واژه‌های اصلی رعایت شود و آنها هم‌وزن و هم‌قافیه شوند، مانند دُر به دریا، خر به خراسان، عود به هُنود، و تیر

به توران.

گاهی برای تأکید هرچه بیشتر بر مفهوم موردنظر نویسنده یا گوینده از دو عبارت مترادف استفاده می‌شود. گرچه اصطلاح اول منظور را به درستی و کمال انتقال می‌دهد، کاربرد دو عبارت به تقویت و تشدید معنا می‌انجامد، مانند زیره به کرمان بردن و چغندر به هرات، کاسه به چین بردن و فلغل به هندوستان، عقیق به یمن بردن و لعل به بدخشان، کاسه به چین بردن و دیبا به روم، گل به بوستان بردن و شکر به خوزستان.

فرهنگ هزاره و پویا هر دو در مقابل *to carry/ take coals to Newcastle* از زیره به کرمان بردن استفاده کرده‌اند. **فرهنگ** نشر نو این معادل فارسی را در آخر آورده و قبل از آن از معادل‌های زیر یاد کرده: گل به گلستان بردن، چراغ پیش آفتاب بردن، چشمه پیش دریا بردن، مُشک به خُتن بردن. مترادف‌های انگلیسی این اصطلاح عبارتند از:

to carry/ take icebox to the Eskimos/ to sell ice to Eskimos/ to carry pepper to Malabar/ to carry iron to India

فولاد به هند یا عود به هُنود [هندیان] بردن می‌تواند در مواردی معادل مناسبی برای اصطلاح آخر باشد.

در انتخاب معادل‌های فارسی علاوه بر ملاحظات فرهنگی باید مسائل دیگری مثل سبک، متن، مخاطب، موقعیت و هدف ترجمه را در نظر گرفت و پس از سنجیدن معادل‌ها با این الزامات، در نهایت، طبیعی‌ترین و مصطلح‌ترین و نزدیک‌ترین معادل را برگزید. بسیاری از معادل‌هایی که در اینجا آورده‌ام بار فرهنگی خاص خود را دارند و به همین دلیل در ترجمه هر متن بیگانه‌ای نمی‌توان آنها را به کار برد. پس باید به دنبال معادل‌های خنثی بود، مثل بردن قطره به دریا، دُر به دریا، گل به گلستان، چراغ پیش آفتاب، چشمه پیش دریا. در انتخاب معادل‌ها ملاحظات گوناگونی دخیل است. در این میان از ناهمگونی فرهنگی نباید غافل ماند.

■ **Late** به اضافه يك عدد دهمی

صفت late همراه با يك عدد دهدهی (مانند ۲۰، ۳۰، ۴۰) به حالت جمع می آید و نشان می دهد که سن کسی حدود دو سال آخر آن دوره بوده، مثل late thirties His health problem began when he was in his late thirties [=when he was about 38 or 39 years old].

Late همراه با يك عدد مربوط به دهه يك قرن هم با همین معنا به کار می رود:
The problem began in the late 1930s [in about 1938 or 1939].

این مفهوم late را غالباً اشتباه ترجمه می کنند و مثلاً می نویسند در اواخر سی سالگی یا اواخر دهه سی. این «اواخر» ممکن است دوره زمانی بیش از دو سال را شامل شود و به هر حال تقریب نزدیک تری نیست. بهتر است زاویه دید و شیوه بیان (استراتژی modulation به گفته ژان پل وینی و ژان داربلنه) را تغییر داد و مثلاً در جمله های بالا گفت «در حدود سی و هشت-نه سالگی» یا «در حدود ۱۹۳۸ یا ۱۹۳۹»: مشکل جسمانی اش وقتی شروع شد که سی و هشت-نه سالش بود. این مشکل از حدود ۱۹۳۸ یا ۱۹۳۹ شروع شد.

شما چه پیشنهادی دارید؟
